**درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری**

**کتاب نکاح**

**جلسه44 – 16/ 11/ 1396 آیه 229 سوره بقره /آیات عدّه در قرآن /کتاب العدد**

خلاصه:

استاد گرامی در جلسه گذشته به استدلالات چند گانه جصاص و فخر رازی برای مفهوم تسریح باحسان پرداختند. ایشان در این جلسه عبارات ابن هشام و مرحوم رضی را برای معنای فاء بررسی و مثال‌هایی برای ترتیب ذکری از آیات قرآن کریم و کلام عرفی بیان می‌کنند.

بحث ما در مورد مفاد تسریح باحسان بود. به نظر می‌رسد که برای روشن شدن این آیه باید مفاد فاء را روشن کنیم و در مورد فاء در عطف جمله به جمله صحبت کنیم، بعد در مورد مفاد این آیه بحث کنیم. روایاتی که در مسئله هست نیز می‌تواند در تعیین مفاد آیه شریفه مؤثر باشد.

**کلام ابن هشام**

ابن هشام در مغنی می‌گوید: ترد علی ثَلَاثَة أوجه این فاء أَحدهَا أَن تکون عاطفة وتفید ثَلَاثَة أُمُور أَحدهَا التَّرْتِیب وَهُوَ نَوْعَانِ معنوی کَمَا فِی قَامَ زید فعمرو وذکری وَهُوَ عطف مفصل علی مُجمل نَحْو ﴿فأزلهما الشَّیْطَان عَنْهَا فأخرجهما مِمَّا کَانَا فِیهِ﴾ آیه 36 سوره بقره است و نحو ﴿فقد سَأَلُوا مُوسَی أکبر من ذَلِک فَقَالُوا أرنا الله جهرة﴾ نساء آیه 153 و نحو ﴿و نادی نوح ربه فَقَالَ رب إِن ابْنی من أَهلِی﴾ سوره هود آیه 45 و نحو تَوَضَّأ فَغسل وَجهه وَ یَدیه وَ مسح رَأسه وَ رجلَیْهِ.[[1]](#footnote-1) ابن هشام می‌گوید ترتیبی که فاء بر آن دلالت می‌کند ترتیب معنوی و ترتیب ذکری است و ترتیب ذکری هم عطف مفصّل بر مجمل است و مثال‌هایی را ذکر می‌کند.

قبل از این‌که وارد بحث تفصیلی شوم، در این مثال‌ها مثال اولی که ذکر کرده اشتباه است. فازلهما الشیطان عنها اصلاً عطف مفصل بر مجمل نیست. این آیه دو جور تفسیر شده است و هر دو جور تفسیر عطف مفصل بر مجمل نیست. در حاشیه وثوقی هم دیدم می‌گوید این عطف مفصل بر مجمل نیست ولی غیر از زاویه‌ای که من عرض می‌کنم مطرح کرده است.

﴿وَقُلْنَا یَا آدَمُ اسْکُنْ أَنْتَ وَزَوْجُکَ الْجَنَّةَ وَکُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَیْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَکُونَا مِنَ الظَّالِمِینَ. فَأَزَلَّهُمَا الشَّیْطَانُ

عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا کَانَا فِیهِ﴾[[2]](#footnote-2)

دو احتمال برای مرجع ضمیر عنها ذکر شده است، یکی هذه الشجرة و دیگری الجنة. در تفسیر کشاف این دو احتمال مفصل توضیح داده شده است. اگر مراد هذه الشجرة باشد می‌فرماید شیطان درباره آن شجره این دو یعنی حضرت آدم و حضرت حوا را گمراه کرد، فاخرجهما مما کانا فیه. مشخص است که نتیجه این‌که شیطان آن‌ها را گمراه کرد این است که آن‌ها را از بهشت خارج کرد. تفریع خارجی است و فاء زمانی است. شکل دیگر هم این است که عنها به جنّة برگردد و مراد از مما کانا فیه این است که از آن مقامات و نعیم و کرامتی که در بهشت داشتند بیرون شدند. در کشاف هم اشاره می‌کند که اگر عنها به جنّة برگردد مراد از مما کانا فیه نعیم و کرامت است. وقتی که از بهشت بیرون رانده شدند از نعیم و کرامت الهی دور شدند. این علت و معلول است و ربطی به فاء عطف مفصل به مجمل ندارد. تعجب این است که در بعضی کتب دیگر مثل المعجم المفصل فی النحو هم دیدم که عین عبارت‌های کتاب مغنی را آورده است.[[3]](#footnote-3)

**ترتیب ذکری**

ایشان می‌گوید ترتیب معنوی و ترتیب ذکری، ترتیب ذکری یعنی چه؟ یعنی این دو پشت سر هم ذکر شده‌اند. وقتی می‌گویم جاء زید و بعدش می‌گویم جاء عمرو، این بعد از جاء زید است دیگر و این که نیاز به افهام ندارد. همیشه جمله دومی که انسان ذکر می‌کند بعد از جمله اول ذکر شده است. آیا مراد این است؟ علاوه بر این‌که اساساً کلمات مندک در معنا هستند. وقتی می‌گوییم زید جاء اشاره به خارج می‌کنیم اما جایی که ناظر به خود کلمه زید باشیم و بگوییم زید جمیلٌ یعنی لفظ زید را به عنوان لفظ اطلاق کرده باشیم تا خود لفظ را بفهمم، خلاف متعارف در اطلاقات واژه‌ها است. آیا مراد این است که این فاء برای افهام معنایی است که خلاف تبع اولیه کلمات است که جنبه طریقی دارد و می‌خواهد واقعیت‌ها را نشان دهد و از جانب دیگر خودش معنای واضحی است؟

**کلام مرحوم رضی**

عبارت مرحوم رضی از دو لحاظ بهتر است. اولاً در لابه‌لایش در مورد ترتیب ذکری اشاراتی دارد که مراد چیست و ثانیاً ترتیب معنوی را هم توضیح داده است. مرحوم رضی توضیح می‌دهد که گاهی فاء اشاره به این است که آن جمله بعد از واقعیت خارجی قبلی واقع شده است و بعد وارد توضیح ترتیب

ذکری می‌شود. ایشان می‌گوید: وقد تفید الفاء العاطفة للجمل کون المذکور بعدها کلاما مرتّبا علی ما قبلها فی الذکر لا أن مضمونها عقب مضمون ما قبلها فی الزمان به مؤدی کار ندارد به خود کلام کار دارد، کقوله تعالی ﴿ادْخُلُوا أَبْوابَ جَهَنَّمَ خالِدِینَ فِیها فَبِئْسَ مَثْوَی الْمُتَکَبِّرِینَ﴾ و قوله ﴿وَ أَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّةِ حَیْثُ نَشاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعامِلِینَ﴾ فإن ذکر ذمّ الشیء أو مدحه یصح بعد جری ذکره.

بعضی وقت‌ها جمله اولی که به کار می‌بریم ذهن مخاطب را برای شنیدن چیز دیگری آماده می‌کند. ارتباط معنوی است ولی گاهی ارتباط معنوی در عالم خارج است و گاهی ارتباط معنوی در عالم ذهن است. تفاوت ترتیب ذکری و ترتیب خارجی در ذکر به معنای کلام و لفظ نیست، ذکر یعنی آن مفهوم ذهنی. گاهی بین دو مفهوم ذهنی در تصویر ذهنی نوعی تقدّم و تأخّر وجود دارد. وقتی امر مذمومی را ذکر می‌کنید، انسان آماده می‌شود که عجب عاقبت بدی این اشخاص دارند ﴿ادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِینَ فِیهَا﴾ داخل ابواب جهنم شوید خالدین فیها نتیجه ذهنی دارد نه نتیجه خارجی. این مطلب که در ذهن من جا گیر می‌شود مطلب دیگری را در ذهن به دنبال می‌آورد و آن این است که عجب جای بدی است و مصحح این است که بعد از آن ﴿فَبِئْسَ مَثْوَی الْمُتَکَبِّرِینَ﴾[[4]](#footnote-4) به کار برده شود.

از طرف دیگر ﴿وَأَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّةِ حَیْثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِینَ﴾ زمین را به آدم‌های خوب به ارث می‌گذاریم که نتبوّأُ من الجنه. ﴿وَسِیقَ الَّذِینَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَی الْجَنَّةِ زُمَرًا حَتَّی إِذَا جَاءُوهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلَامٌ عَلَیْکُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِینَ. وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی صَدَقَنَا وَعْدَهُ وَأَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّةِ حَیْثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِینَ﴾[[5]](#footnote-5) ظاهرا مراد از ارض یعنی خدا این زمین را که بهشت باشد در اختیار ما قرار داد که از این بوستان هر چه می‌خواهیم مسکن بگزینیم، نبوّأ یعنی مسکن گزیدن، فنعم اجر العاملین. آیات قبلی دارد تعریف می‌کند که در بهشت چه چیزهایی می‌دهیم، در ذهن مخاطب این مطلب می‌رود که عجب پاداش نیکی خداوند به عاملان داده است و چیزی که در ذهن مخاطب بعد از مطلب قبلی خطور می‌کند با فنعم می‌آید. بهتر بود مرحوم رضی این جور می‌گفت: فان ذکر ذم الشیء المذموم أو مدح الشیء الممدوح یصحّ بعد جری ذکره مذموماً و ممدوحاً، یعنی چیزی را که قبلاً ذم یا مدح کرده است بگوید این واقعاً بئس مثوی المتکبرین یا نعم اجر العاملین است.

بعد می‌گوید: و من هذا الباب عطف تفصیل المجمل علی المجمل کقوله تعالی ﴿وَنادی نُوحٌ رَبَّهُ فَقالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِی مِنْ أَهْلِی﴾ الآیة و تقول أجبته فقلت لبیک و ذلک أن موضع ذکر التفصیل بعد الاجمال. جایی که باید تفصیل را ذکر کند بعد از مجمل است، نه این که من به دلم آمده که کلمه دوم را بعد از کلمه اول ذکر کنم. جایگاه طبیعی شیء بعدی باید بعد از قبلی ذکر شود، یعنی قبلی ذهن انسان را آماده می‌کند برای اینکه مفصل بعدی را ذکر کنیم. ترتیب ذکری این است.

 ومنه قوله تعالی ﴿وَکَمْ مِنْ قَرْیَةٍ أَهْلَکْناها فَجاءَها بَأْسُنا بَیاتاً﴾ لأن تبییت البأس تفصیل للإهلاک المجمل.[[6]](#footnote-6) این عبارت آخر اشاره به قول فرّاح است که او اصل ترتیب را انکار کرده است، ایشان جواب می‌دهد که این آیه هم از باب ترتیب ذکری است نه ترتیب خارجی و لازم نیست که فاء فقط بر ترتیب خارجی دلالت کند که شما این را نقض می‌آورید. مغنی هم به استدلال فراح اشاره کرده و طور دیگری جواب داده است ولی شاید این جواب روشن‌تر باشد که از باب ترتیب ذکری است. مطلب کلی این است که گاهی مطلبی که ابتدا ذکر می‌شود انتظاری در مخاطب ایجاد می‌کند که با مطلب دیگر توضیح داده و تبیین شود. چیزی که بعد از انتظار ذکر می‌شود با فاء می‌آید.

مرحوم رضی مطلب جالبی دارد که عطف مفصل بر مجمل را یکی از اقسام ترتیب ذکری دانسته است. مغنی گویا ترتیب ذکری را فقط عطف مفصل بر مجمل دانسته است، در حالی که یکی از اقسام آن است. ترتیب ذکری این است که چیزی که انتظار طرحش را داریم بر جمله قبل عطف شود. جمله‌ای که ابتدا انسان می‌آورد انتظاری ایجاد می‌کند و آن انتظار را به قبل عطف می‌کنیم.[[7]](#footnote-7)

**مثال‌هایی برای ترتیب ذکری**

به عنوان مثال می‌گوییم الکلمة اسم و فعل و حرف، فالاسم ما دلّ علی معنی مستقل غیر مقترن بزمان و الفعل ما دلّ علی معنی مستقل مقترن بزمان و الحرف ما دلّ علی معنی غیر مستقل. فاء در این‌جا همین ترتیب ذکری است، چون وقتی سه قسم را نام بردید این انتظار وجود دارد که این اقسام را تعریف کنید. این هم به یک معنا همین عطف مفصل بر مجمل است. گونه دیگر این است که تعریف نیست بلکه می‌خواهید احکام آن شیء را ذکر کنید و می‌گویید الکلمة اسم و فعل و حرف، فالاسم منصوب و مجرور و مرفوع و الفعل منصوب و مرفوع و مجزوم و الحرف لیس له محلّ من الاعراب. وقتی کلی را به سه قسم می‌کنیم انتظار این است که احکام و فروع این اقسام ذکر شود. شبیه این دو مثال در

استعمالات به کار می‌رود.

در کافیه ابن حاجب که شرح رضی شرح آن است در مورد اسم می‌گوید: و هو معرب و مبنیّ، فالمعرب المرکّب الّذی لم یشبه مبنیّ الأصل.[[8]](#footnote-8) اسم می‌تواند معرب باشد و می‌تواند مبنی باشد، بعد توضیح می‌دهد که معرب چیست و مبنی چیست. یا می‌گوید أنواعه رفع و نصب و جرّ. فالرفع علم الفاعلیّة و النصب علم المفعولیّة و الجرّ علم الإضافة.[[9]](#footnote-9) احکام رفع، جر و نصب است و تعریف آن‌ها نیست. می‌گوید برای این‌که فاعلیت را نشان دهند رفع می‌آورند، برای این‌که مفعولیت را نشان دهند نصب می‌آورند و برای نشان دادن اضافه جرّ می‌آورند. وقتی گفتید انواع اعراب رفع و نصب و جرّ است این توقع در ذهن مخاطب ایجاد می‌شود که اعراب برای نشان دادن تفاوت معنایی است و انتظار فروق این سه قسم در معنا برای مخاطب ایجاد می‌شود و باعث می‌شود که با فاء تفریع کنیم.

من حدود پنجاه آیه قبل از آیه مورد بحث تا ده آیه بعد از آن را نگاه کردم که ببینم برای چه فاء ذکر کرده است. در همه این‌ها فاء برای ذکر حکمی است که انتظار می‌رود با ذکر آیه قبل به این حکم پرداخته شود. یک قسم این است که گاهی حکم قبلی غایتی دارد. می‌گوییم تا روز جمعه فلان کار را انجام بده. بعد از یوم جمعه چه؟ فاذا جاء یوم سبط کار دیگری را انجام بده. عطف حکم ما بعد الغایه بر حکم مغیّی است. تمام این هفت هشت قسمی که می‌خواهیم بگوییم مصادیق همان قانون کلی است.

﴿وَلَا تُقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّی یُقَاتِلُوکُمْ فِیهِ﴾[[10]](#footnote-10) در نزد مسجد الحرام جنگ نکنید تا زمانی که آن‌ها قتال کنند. این انتظار ایجاد می‌شود که اگر آن‌ها قتال کردند چه؟ ﴿فَإِنْ قَاتَلُوکُمْ فَاقْتُلُوهُمْ﴾ حکم ما بعد الغایه را بر حکم مغیی عطف کرده است.

﴿وَاذْکُرُوا اللَّهَ فِی أَیَّامٍ مَعْدُودَاتٍ﴾ ایام معدودات یعنی ایام تشریق که حاجی‌ها در منا هستند. در منا خدا را یاد کنید.[[11]](#footnote-11) بعد از این به ذهن انسان خطور می‌کند که چه زمانی می‌توان از منا خارج شد، می‌فرماید: ﴿فَمَنْ تَعَجَّلَ فِی یَوْمَیْنِ فَلَا إِثْمَ عَلَیْهِ وَمَنْ تَأَخَّرَ فَلَا إِثْمَ عَلَیْهِ لِمَنِ اتَّقَی﴾[[12]](#footnote-12) می‌توانید زود خارج شوید یا دیر خارج شوید.

﴿وَیَسْأَلُونَکَ عَنِ الْمَحِیضِ قُلْ هُوَ أَذًی فَاعْتَزِلُوا النِّسَاءَ فِی الْمَحِیضِ وَلَا تَقْرَبُوهُنَّ حَتَّی یَطْهُرْنَ﴾ تا پاک نشده‌اند به این‌ها نزدیک نشوید ﴿فَإِذَا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَیْثُ أَمَرَکُمُ اللَّهُ﴾.[[13]](#footnote-13) دو احتمال در مورد تطهّرنَ وجود دارد. یکی این است که به همان معنای یطهرن باشد یعنی وقتی پاک شدند فأتوهن من حیث امرکم الله. معنای دیگر این است که تطهّرن یعنی وقتی پاک شدند و غسل کردند، اگر آن هم باشد حکم ما بعد الغایه است ولی ما بعد الغایه‌ای که با فاصله است، یعنی وقتی پاک شدید بعد غسل می‌کنید و اگر غسل کردید فاتوهنّ. و لا تقربوهنّ حتی یطهرن فاذا تطهّرن کلمه حتی یطهرن که ذکر شد ذهن انسان انتظار دارد که وقتی پاک شد و به دنبال پاک شدن هم غسل حیض می‌آید حکمش چیست، می‌فرماید فأتوهنّ من حیث امرکم الله.[[14]](#footnote-14) [[15]](#footnote-15)

به خصوص به این نکته هم توجه فرمایید که در جمله دوم این است که شما بعد از پاک شدن فقط من حیث امرکم الله می‌توانید مباشرت کنید. این مطلب که متفرّع بر آن نیست. مثلاً اگر بگویید صلوة الظهر واجبة ففی صلاة العصر یشترط الطهارة، مجرد این‌که صلوة عصر بعد از صلوة ظهر است باعث نمی‌شود که این جمله تصحیح شود و باید نکته دیگری این وسط ضمیمه شود. می‌گوییم نماز ظهر با دلوک شمس واجب می‌شود پس اگر نماز مغرب و عشا را خواندید نافله‌اش را هم بخوانید. مجرد این‌که فعالیت نماز مغرب و عشا بعد از فعلیت نماز ظهر و عصر است باعث نمی‌شود که این جمله تصحیح شود، چون این ناظر به فعلیت نیست بلکه ناظر به جمله شرط و جزا است.[[16]](#footnote-16)

﴿وَالَّذِینَ یُتَوَفَّوْنَ مِنْکُمْ وَیَذَرُونَ أَزْوَاجًا یَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْراً﴾ کسانی که از دنیا می‌روند و همسرانی باقی می‌گذارند، باید این همسران چهار ماه و ده روز صبر کنند. بعد از چهار ماه و ده روز چه؟ می‌فرماید: ﴿فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَیْکُمْ فِیمَا فَعَلْنَ فِی أَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ

خَبِیرٌ﴾[[17]](#footnote-17) بعد از چهار ماه و ده روز اختیار با خودشان است که هر کار خواستند بکنند البته باید بالمعروف باشد.

نوع دیگر این است که گاهی انسان حکم موضوعی را ذکر می‌کند و این موضوع استمرار پیدا نمی‌کند.

بعد از آیه 191 سوره بقره ﴿وَلَا تُقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّی یُقَاتِلُوکُمْ فِیهِ فَإِنْ قَاتَلُوکُمْ فَاقْتُلُوهُمْ کَذَلِکَ جَزَاءُ الْکَافِرِینَ﴾ می‌فرماید: ﴿فَإِنِ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ﴾[[18]](#footnote-18) این ان انتهوا چیست؟ می‌فرماید اگر با شما قتال کردند شما هم با آن‌ها قتال کنید. فان انتهوا هم ادامه قبلی است و معنایش این است که تا وقتی که این‌ها دارند با شما قتال می‌کنند شما با آن‌ها قتال کنید، اگر این قتال ادامه پیدا نکرد و تمام شد فان انتهوا فان الله غفور رحیم. حکم عدم استمرار موضوع را دارد بیان می‌کند. این هم داخل در همان قسم قبلی و به یک معنا حکم ما بعد الغایه است.

﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّی لَا تَکُونَ فِتْنَةٌ وَیَکُونَ الدِّینُ لِلَّهِ فَإِنِ انْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَی الظَّالِمِینَ﴾[[19]](#footnote-19) از قاتلوهم استفاده می‌شود که این قتال غایتی دارد. تا زمانی که آن‌ها فتنه‌انگیزی می‌کنند با آن‌ها قتال کنید. از حتی لا تکون فتنه نوعی غایت استفاده می‌شود. غایت قتال شما وجود فتنه و سلطه کفار بر مسلمان‌ها است و اگر آن‌ها از سلطه و فتنه‌انگیزی دست کشیدند فلا عدوان الا علی الظالمین، شما هم جنگ را رها کنید. اگر از فتنه و تبلیغ برای دین خود دست برداشتند و یکون الدین کله لله شما هم دیگر جنگ را رها کنید.

**و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین**

محققین گرامی می‌توانند همه روزه دروس استاد (حفظه الله) را در کانال‌های ذیل پیگیری نمایند.

(فقه) https://telegram.me/mjshobeiri

(اصول الفقه) https://telegram.me/mjshobeiri2

محققین گرامی؛ شما می­توانید انتقادات و پیشنهادهای خود نسبت به دروس روزانه را با شماره 09123519358 در میان بگذارید.

1. مغني اللبيب عن كتب الاعاريب، جمال الدين ابن هشام، ج1، ص213.

وَترد على ثَلَاثَة أوجه أَحدهَا أَن تكون عاطفة وتفيد ثَلَاثَة أُمُور أَحدهَا التَّرْتِيب وَهُوَ نَوْعَانِ معنوي كَمَا فِي قَامَ زيد فعمرو وذكري وَهُوَ عطف مفصل على مُجمل نَحْو «فأزلهما الشَّيْطَان عَنْهَا فأخرجهما مِمَّا كَانَا فِيهِ» وَنَحْو «فقد سَأَلُوا مُوسَى أكبر من ذَلِك فَقَالُوا أرنا الله جهرة» وَنَحْو «ونادى نوح ربه فَقَالَ رب إِن ابْني من أَهلِي» الْآيَة وَنَحْو تَوَضَّأ فَغسل وَجهه وَيَديه وَمسح رَأسه وَرجلَيْهِ وَقَالَ الْفراء إِنَّهَا لَا تفِيد التَّرْتِيب مُطلقًا وَهَذَا مَعَ قَوْله إِن الْوَاو تفِيد التَّرْتِيب غَرِيب وَاحْتج بقوله تَعَالَى «أهلكناها فَجَاءَهَا بأسنا بياتا أَو هم قَائِلُونَ» وَأجِيب بِأَن الْمَعْنى أردنَا إهلاكها أَو بِأَنَّهَا للتَّرْتِيب الذكري وَقَالَ الْجرْمِي لَا تفِيد الْفَاء التَّرْتِيب فِي الْبِقَاع وَلَا فِي الأمطار بِدَلِيل قَوْله «... بَين الدُّخُول فحومل» وَقَوْلهمْ مُطِرْنَا مَكَان كَذَا فمكان كَذَا وَإِن كَانَ وُقُوع الْمَطَر فيهمَا فِي وَقت وَاحِد. [↑](#footnote-ref-1)
2. سوره بقره، آيه 35 و 36. ﴿وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ. فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ﴾ [↑](#footnote-ref-2)
3. پاسخ سؤال: یعنی آنها را وسوسه کرد که بروند از درخت بخورند و نتیجه خوردن از درخت این بود که از بهشت بیرون رانده شدند. ازلّهما یعنی آنها را از آن درخت گمراهشان کرد. در کشّاف میگوید در قرائت عبدالله بن مسعود به جای ازلّهما الشیطان، فوسوسهما الشیطان هست و میخواهد این را مؤید بگیرد که به هذه الشجرة برمیگردد. آن هم واضح است یعنی شیطان درباره آن درخت اینها را به وسوسه انداخت یعنی از آن درخت خوردند و نتیجه خوردن از درخت این است که از بهشت خارج شدند. این فاء ترتیب خارجی است. [↑](#footnote-ref-3)
4. سوره غافر، آيه 76. ﴿ادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ﴾ [↑](#footnote-ref-4)
5. سوره زمر، آيه 73 و 74. ﴿وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا حَتَّى إِذَا جَاءُوهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ. وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقَنَا وَعْدَهُ وَأَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ﴾ [↑](#footnote-ref-5)
6. شرح الرضيّ على الكافية، محمّد بن الحسن الرضي الاسترآبادي، ج4، ص384. قوله: «والفاء للترتيب»، اعلم أن الفاء تفيد الترتيب، سواء كانت حرف عطف أو، لا ؛ فإن عطفت مفردا على مفرد، ففائدتها: أن ملابسة المعطوف لمعنى الفعل المنسوب إليه وإلى المعطوف عليه: بعد ملابسة المعطوف عليه بلا مهلة، فمعنى قام زيد فعمرو: أي حصل قيام عمرو عقيب قيام زيد بلا فصل، ومعنى ضربت زيدا فعمرا، أي وقع الضرب على عمرو عقيب وقوعه على زيد، وإذا دخلت على الصفات المتتالية والموصوف واحد، فالترتيب ليس في ملابستها لمدلول عاملها، كما كان في نحو: جاءني زيد فعمرو، بل في مصادر تلك الصفات، كقولك: جاءني زيد، الآكل فالنائم، أي: الذي يأكل فينام، كقوله: يا لهف زيّابة للحارث الصاثح فالقائم فالآيب أي: الذي يصبح فيغنم فيؤوب؛ وإن لم يكن الموصوف واحدا، فالترتيب في تعلق مدلول العامل بموصوفاتها كما في الجوامد نحو قولهم في صلاة الجماعة: يقدّم الأقرأ، فالأفقه، فالأقدم هجرة، فالأسنّ، فالأصح؛ وإن عطفت الفاء جملة على جملة، أفادت كون مضمون الجملة التي بعدها عقيب مضمون الجملة التي قبلها بلا فصل، نحو: قام زيد فقعد عمرو؛ وقد تفيد الفاء العاطفة للجمل: كون المذكور بعدها، كلاما مرتّبا على ما قبلها في الذكر، لا أن مضمونها عقب مضمون ما قبلها في الزمان، كقوله تعالى: (ادْخُلُوا أَبْوابَ جَهَنَّمَ خالِدِينَ فِيها فَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ)، وقوله: (وَأَوْرَثَنَا الْأَرْضَ، نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعامِلِينَ)؛ فإن ذكر ذمّ الشيء أو مدحه يصح بعد جري ذكره؛ ومن هذا الباب عطف تفصيل المجمل على المجمل كقوله تعالى: (وَنادى نُوحٌ رَبَّهُ، فَقالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي)، الآية ؛ وتقول: أجبته فقلت لبيك ؛ وذلك أن موضع ذكر التفصيل، بعد الاجمال، ومنه قوله تعالى: (وَكَمْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْناها فَجاءَها بَأْسُنا بَياتاً)، لأن تبييت البأس تفصيل للإهلاك، المجمل. [↑](#footnote-ref-6)
7. پاسخ سؤال: مفصل بر مجمل یکی از اقسام ترتیب ذکری است. احتمال میدهم که در کلمات نحویها ترتیب ذکری را به عطف مفصّل بر مجمل اختصاص داده باشند، ایشان میخواهد اشاره کند که بحثی کلی است و عطف مفصل بر مجمل یکی از اقسام این باب است. [↑](#footnote-ref-7)
8. الکافیة فی علم النحو، ابن الحاجب، ج1، ص11.

الاسم: ما دلّ على معنى في نفسه غير مقترن بأحد الأزمنة الثّلاثة. ومن خواصّه: دخول اللاّم، والجرّ، والتّنوين، والإسناد إليه، والإضافة. وهو معرب ومبنيّ، فالمعرب: المركّب الّذي لم يشبه مبنيّ الأصل. وحكمه أن يختلف آخره باختلاف العوامل لفظاً أو تقديراً. [↑](#footnote-ref-8)
9. الکافیة فی علم النحو، ابن الحاجب، ج1، ص11.

الإعراب: ما اختلف آخره به ليدلّ على المعاني المعتورة عليه. وأنواعه: رفع، ونصب، وجرّ. فالرّفع: علم الفاعليّة، والنّصب: علم المفعوليّة، والجرّ: علم الإضافة. [↑](#footnote-ref-9)
10. سوره بقره، آيه 191. ﴿وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَأَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا تُقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّى يُقَاتِلُوكُمْ فِيهِ فَإِنْ قَاتَلُوكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ كَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ﴾ [↑](#footnote-ref-10)
11. بودن در منا در ایام تشریق استحباب دارد حتی ترجیح دارد که بماند و طواف مستحبی انجام ندهد. [↑](#footnote-ref-11)
12. سوره بقره، آيه 203. ﴿وَاذْكُرُوا اللَّهَ فِي أَيَّامٍ مَعْدُودَاتٍ فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ وَمَنْ تَأَخَّرَ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ لِمَنِ اتَّقَی وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ﴾ [↑](#footnote-ref-12)
13. سوره بقره، آيه 222. ﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَذًى فَاعْتَزِلُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ وَلَا تَقْرَبُوهُنَّ حَتَّی يَطْهُرْنَ فَإِذَا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ﴾ [↑](#footnote-ref-13)
14. پاسخ سؤال: بحث قبلی این است که قبل از تطهّر حق مقاربت ندارید. [↑](#footnote-ref-14)
15. پاسخ سؤال: این ناظر به فعلیتش نیست بلکه ناظر به خود قضیه شرطیه است. زمانی میگویم وقتی فلان حادثه اتفاق افتاد فلان کار را بکنید. این ناظر به خود آن جمله شرطیه است. چیزی که شما میگویید جزا مترتّب بر شرط است ولی اینجا مجموع شرط و جزا بر مجموع شرط و جزای دیگر عطف شده است. مجموع شرط و جزایی که بر آن عطف شده است خارجیت ندارد. اینها با هم فرق دارند. [↑](#footnote-ref-15)
16. پاسخ سؤال: اینجا از آن قسم نیست. ترتیب حقیقی میشود. اگر بگوییم امروز نماز ظهر بر من واجب شد بعدش هم نماز مغرب واجب شد، درست است، چون ناظر به فعلیت است. ولی جایی که جمله شرطیه داریم شرط و جزا بر شرط و جزا عطف شده است. مثلاً شخصی به بچهای که تازه بالغ شده میگوید امروز ظهر که تکلیف میشوی نماز ظهر و عصر برای تو واجب میشود، بعد که مغرب شد نماز مغرب و عشا بر تو واجب میشود. این اشکال ندارد چون ناظر به مرتبه فعلیت حکم است. میگوید اول این برایت فعلیت پیدا میکند بعد آن یکی فعلیت پیدا میکند. گاهی کل جمله شرطیه متفرّع بر کل جمله شرطیه است خارجاً اشکال ندارد، مانند جایی که این حکم شرعی متفرّع بر آن حکم شرعی باشد، مثلاً میگوییم الصلوة واجبة فاذا وجبت الصلوة وضو هم واجب است، یعنی چیزهایی که مجموع آن جمله بتواند متفرّع بر مجموع جمله قبلی باشد. ولی اینها از آن سنخ نیست. [↑](#footnote-ref-16)
17. سوره بقره، آيه 234. ﴿وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ﴾ [↑](#footnote-ref-17)
18. سوره بقره، آيه 192. ﴿فَإِنِ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ [↑](#footnote-ref-18)
19. سوره بقره، آيه 193. ﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنِ انْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ﴾ [↑](#footnote-ref-19)